

مفهوم توسعه غربی، الزامات و پیامدهای آن

مهرداد یاسینی^۱

چکیده

این مقاله سعی دارد تا با بررسی اجمالی تعاریف و نظریات مطرح در باب توسعه غربی ضمن بیان اشکالات و نارسایی های این نظریات، مفهوم کلی که در همه این نظریات مشترک است که همان، گسترش هماهنگ شئون مختلف مفروض، در جهت ترسیم وضعیت و مقصدی کاملاً مادی و بدون در نظر گرفتن مقوله معنویت است را نشان دهد. این مفهوم الزاماتی و گفتمانی را نیز با خود به همراه دارد. ثمره این الگوها پیامدهای منفی است که گریبان گیر خود جوامع توسعه یافته شده است به طوری که حتی در اصل مدعای خود که همان توسعه رفاه و بهره وری مادی است کارایی نداشته است. در ادامه جهانی سازی به عنوان فرایند متاخری که با توسعه روابط متقابلی دارد مطرح می شود و محور آنها توسعه انسانی بیان می گردد.

در خاتمه عدم کارایی و ناتوانی این الگوها در ایجاد و ترسیم تمدنی مبتنی برآموزها، ارزشها و موازین اسلامی مشخص می گردد.

کلید واژهها: توسعه، نظریه نوسازی، نظریه مارکسیستی، نظریه وابستگی، نظریه پسا توسعه گرایی، توسعه انسانی، توسعه وجهانی سازی، توسعه الهی

مقدمه

نزدیک به نیم قرن است که مسئله «توسعه» در عرصه جهانی مطرح گشته است، انسان غرب شروع به ساختن ابزار و پیچیده کردن آن نموده و ابزار سلطه اش را قوی تر و کارآمدتر کرده است و در نهایت به جایی رسیده است که تمام ملاکهای و حیانی را در جامعه خودش از بین برد. حال سؤال اساسی بعد از چپستی مفهوم توسعه غربی این است که نحوه مواجهه جوامع غیر توسعه غربی یافته با این مدلها و الگوها چگونه باید باشد؟ آیا این الگوها نسخه واحدی برای تمامی جوامع محسوب می شوند؟ این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا اساساً می توان این الگوها را کارآمد و مناسب جوامع توسعه غربی نیافته دانست بدون آنکه گفتمان و الزامات همراهان را بپذیریم. و اینکه غرب با این سرعت

^۱. دانشجوی کارشناسی مهندسی صنایع



سرسام آور توسعه و تخریب مداوم طبیعت و بالا بردن کمی و کیفی مصرف، در نهایت چه چیزی برای جوامع خود بدست آورده است؟

۱- الگوهای توسعه غربی

۱/۱- تعریف توسعه

”توسعه“ (development) در لغت به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفته‌تر شدن، قدرتمندتر شدن و حتی بزرگ‌تر شدن است [۱]. ادبیات توسعه در جهان از بعد جنگ جهانی دوم مطرح و مورد تکامل قرار گرفت. بعد از جنگ دوم جهانی کلمه توسعه ابتدا در میان پژوهشگران آمریکایی و سپس علیرغم مفهوم نارسا و گنگ آن در اروپا و سپس در تمام دنیا بکار رفت. وجود سازمان ملل و مؤسسات وابسته به آن که در مدارک و اسناد خود به نحو وسیعی از این واژه استفاده کردند در تثبیت آن به عنوان مفهومی جهانی مؤثر بوده است. تاکنون تعریف دقیقی از این واژه به عمل نیامده است. [۲]

«اصطلاح توسعه امر تجزیه و تحلیل را برای همه کسانی که در صدد ترسیم مرزهای آن هستند دشوار و وهم‌انگیز کرده است. معمای توسعه در تناقضات و ماهیت متضاد آن نهفته است. همه قلمرو توسعه گرفتار پاره‌ای از مشکلات معرفت‌شناختی و عملی است... این موضوع که چگونه می‌توان مفهوم توسعه را به عوامل تکنولوژیک اقتصادی - سیاسی و فرهنگی ربط داد کماکان از هنگام بروز و شکل گرفتن مجزای این مفهوم به صورت یک معما باقی مانده است» [۳].

به هر حال این کلمه با مفاهیمی نظیر پیشرفت، رشد اقتصادی، نوگرایی، دموکراسی، غربی شدن و خلاصه طیف وسیعی از تغییرات و فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بکار رفته است [۴]. اما دانشمندان علم توسعه، که به تعریف «توسعه» پرداخته‌اند، همگی آن‌ها در این تعریف اتفاق نظر دارند که توسعه «فرایند حرکت جوامع از وضعیت موجود به سمت وضعیت مطلوب» است [۵].

۲/۱- نظریات توسعه غربی

در یک طبقه‌بندی کلی از نظریه‌های جامعه‌شناختی توسعه، از آغاز تاکنون، می‌توانیم عمده آن‌ها را در ۴ دسته اصلی جای دهیم:

۱/۲/۱- نظریه‌های نوسازی (یا مدرنیزاسیون)

نظریه‌پردازان نوسازی، برطبق یک سنت جامعه‌شناختی به یک تقسیم‌بندی دوگانه از جوامع، یعنی ”جوامع سنتی“ درمقابل ”جوامع پیشرفته مدرن“ پرداخته‌اند، به طوری که در یک سو ما با جامعه سنتی (نقطه‌ای که توسعه‌نیافتگی از آن آغاز می‌شود) و در سوی دیگر با یک جامعه پیشرفته نوین (نظیر جوامع دموکراتیک غربی) روبرو هستیم.

دانیل لرنر "مدرنیزاسیون" را تعبیری جدید از پدیده ای کهن می‌داند: فرآیند دگرگونی اجتماعی که طی آن جامعه ای "کمتر پیشرفته" "مختصات" جامعه پیشرفته تر" را به خود می‌گیرد "مدرنیزاسیون" نوعی فرهنگ پذیری است در مفهوم عام آن و به عنوان یک کنش فرهنگی دارای معنایی وسیع تر از توسعه اقتصادی و اجتماعی است. مدرنیزاسیون "انگاره ای است هم مقایسه ای و هم ارزشی. مقایسه ای است زیرا دوقطب "کهنه" و "نو" را در مقابل هم قرار می‌دهد؛ و ارزشی است زیرا در این تقابل نفی "کهنه" توسط "نو" مدرن را موجه و حتی طبیعی جلوه گر می‌سازد.

در این مقایسه، ملاک ارزش گذاری "پیشرفت" یک فرهنگ است و این "پیشرفت" با میزان رشد تکنولوژی سنجیده می‌شود. بدین ترتیب، فرهنگ "عقب مانده" باید مجموعه نظام ارزشی خود را با فرهنگ "پیشرفته" انطباق دهد و بدین معنا "معاصر" و "مدرن" شود [۶].

طرفداران این نظریه ضمن درونی دانستن عوامل توسعه و توسعه نیافتگی و اعتقاد به سیر خطی تمام جوامع، رشد انباشت سرمایه را از عوامل مهم توسعه تلقی می‌نمودند [۷].

عمده اشکالاتی که به این نظریات وارد می‌شود می‌توان پیش فرض قرار گرفتن اهداف توسعه در جوامع غربی و توسعه یافته برای جوامع توسعه نیافته و هماهنگی یافتن فرهنگ و سیاست این جوامع با کشورهای توسعه یافته بدون توجه و لحاظ قرار گرفتن فرهنگ بومی و ساخت فکری حاکم بر جوامع پذیرنده اشاره کرد.

۲/۲/۱- نظریات جبرگرایانه مارکسیستی

در این نظریات مترادف با مفاهیم "سنتی" و "مدرن"، مارکسیست‌ها دو مقوله "فئودالی" و "سرمایه‌داری" را بکار می‌برند و از این بحث می‌کنند که آیا می‌توان از برخی از این مراحل گذشت و یا آن‌ها را ترکیب کرد و یا اینکه می‌بایست نوعی توالی خطی ثابت از توسعه را دنبال کرد. آن‌ها کشورهای جهان سوم را به فئودالی، سرمایه‌داری و یا حتی نیمه فئودالی و نیمه سرمایه‌داری طبقه‌بندی کرده‌اند.

این نظریات، مطرح می‌کنند که سرمایه‌داری موجب توسعه جهان می‌شود، اما این توسعه به صورت متناسب و موزون و برابر در همه ممالک رشد نمی‌کند. از سوی دیگر، معتقدند: همه جوامع باید سیر تکاملی را در عبور از مراحل پنج‌گانه‌ای که براساس شیوه‌های مختلف تولید، یا انواع مالکیت ابزار تولید مشخص می‌گردد طی نمایند. این مراحل عبارت‌اند از: جامعه بدوی (کمون اولیه)، مرحله برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم. مبارزات طبقاتی اجتماع ناشی از شیوه تولید و چگونگی مالکیت ابزار تولید و روابط تولیدی، موجب تغییر و دگرگونی و عبور از مرحله‌ای به مرحله دیگر می‌شود. بر اساس این نظریه، در جامعه معاصر، به جای تقابل جامعه سنتی و مدرن، تقابل شیوه تولید

غیر سرمایه‌داری و سرمایه‌داری قرار دارد و توسعه یعنی: عبور از جامعه فئودالی یا جامعه‌ای با شیوه تولید غیر سرمایه‌داری به جامعه سرمایه‌داری و سپس به مرحله سوسیالیسم و کمونیسم [۸].

نظریات مارکسیستی مبتنی بر جبر تاریخ و نهایتاً وصول به جامعه‌ای با مالکیت اشتراکی وسایل تولید و حذف دولت است در عمل و از همان اوایل در کشور شوروی و اعمار آن با شکست‌های پیاپی مواجه و نهایتاً منجر به سقوط حکومت کشورهای مزبور شد.

عمده‌ترین انتقادی که بر نظریات مارکسیستی وارد می‌شود بر جنبه جبر تاریخی آن است که نهایتاً ترسیم جامعه‌ای با مالکیت اشتراکی وسایل تولید و حذف دولت می‌باشد. این نظریات سیر تکامل و توسعه همه جوامع را از ابتدا تا مرحله آخر - که در نظر آن‌ها همان جامعه ایده‌آل کمونیستی است - در یک سیر خطی ترسیم نموده و معتقدند تمام جوامع باید این سیر خطی را طی نمایند.

در عمل این نظریات در کشور شوروی و اعمار آن با شکست‌های پیاپی مواجه گشته و نهایتاً منجر به سقوط کشورهای مزبور شد.

۳/۲/۱- نظریات وابستگی:

این نظریات حاصل تلفیق مارکسیسم و تجارب روشنفکران آمریکای لاتینی است. طبق این نظریه، وابستگی وضعیتی است که در آن، اقتصاد گروهی از کشورها (مثلاً، کشورهای موسوم به جهان سوم) تابع توسعه اقتصادی گروهی دیگر از کشورها (مثلاً، کشورهای پیشرفته غربی) است و این رابطه وابستگی از آنجا به وجود آمده است که این دو دسته از کشورها در حالی وارد روابط متقابل تجاری شده‌اند که در درون کشورهای گروه دوم (پیشرفته (انگیزه‌ها و توانایی‌های توسعه و گسترش وجود داشته است. ولی در کشورهای گروه اول (وابسته) به دلایلی، چنین انگیزه‌ها و توانایی‌هایی وجود نداشته است. در چنین شرایطی، کشورهای اخیر فقط می‌توانسته‌اند از توسعه کشورهای پیشرفته متأثر شوند و بدین ترتیب، وابستگی متقابل به وابستگی تبدیل شده است [۹]. شایان ذکر است که عدم توجه این نظریات به مسائل درونی کشورهای موسوم به جهان سوم از عمده‌ترین انتقادهایی است که به آن‌ها (نظریات وابستگی) وارد می‌شود [۱۰]. ۴/۲/۱- نظریات پسا توسعه‌گرایی

ویژگی اصلی این نظریات به زیر سؤال بردن همه پارادایم‌های قبلی توسعه‌ای است. به همین لحاظ این نوع نظریه‌ها را به نام نظریه‌های پسا توسعه‌ای می‌شناسند.

این جریان توسعه را نه فرآیندی فنی یا نوعی کشمکش طبقاتی، بلکه قالب ذهنی خاص می‌انگارند؛ زیرا این مفهوم از یک فعالیت اجتماعی - اقتصادی فراتر و برداشتی است که به واقعیت شکل می‌دهد؛ اسطوره‌ای است که جوامع را آسوده می‌سازد و رؤیایی است که امیال و هوس‌های ما را ارضا می‌کند. از نظر این جریان اساساً پیدایش و نابودی برداشت‌ها، اسطوره‌ها و رویاها به نتایج تجربی و

استنتاج‌های عقلی بستگی ندارد. آن‌ها پدید می‌آیند و ناپدید می‌شوند، ولی نه به این دلیل که درست یا نادرست از آب درمی‌آیند، بلکه به این دلیل که نویدبخش‌اند یا موضوعیت خود را از دست می‌دهند. بنابراین باید شعائر توسعه را دیرینه‌شناسی کرد تا جهت‌گیری‌های معرفتی، نارسایی‌های تاریخی و خلاقیت‌زدایی آن‌ها کاملاً مبرهن شود. از این منظر غلبه‌یافتن گفتمان توسعه به دلیل چند پیش‌انگاشته بود که در حال حاضر همگی آن‌ها باطل شده‌اند این جریان با توسل به دیرینه‌شناسی (Archaeology) و تبارشناسی (Genealogy) فوکویی روی مفاهیم تمرکز می‌کند و به اصطلاح رازهای آن‌ها را می‌گشاید [۱۱].

رویکرد پسا توسعه که بر گرفته از اندیشه پست مدرن می‌باشد به نوعی آشفتگی حاصل از نسبی‌گرایی و پلورالیستی در نظریات پست مدرن را وارد نظریات خود کرده‌اند و به نظر می‌رسد سرنوشت این نظریات را باید به سرنوشت نظریات پست مدرن در غرب سپرد.

۲- بررسی مفهوم توسعه غربی، ابعاد و تبعات آن

از میان نظرات مختلفی که در باب توسعه مطرح شد می‌توان این برداشت کلی را ارائه داد که توسعه جز به معنای گسترش هماهنگ شؤن مختلف مفروض در جهت مقصد خاصی نیست. چنانچه مقصد اصولی و کلان که بر آیند اهداف ریز توسعه است مادی فرض شود توسعه نیز تفسیری مادی خواهد یافت و در پرتو الهی شدن هدف محوری توسعه است که مفهوم توسعه نیز صبغه الهی بخود خواهد گرفت و از اینرو دوگانگی مفهوم توسعه یافتگی و رکود نیز از دیدگاه مادی و الهی بخوبی آشکار می‌گردد [۱۲].

توسعه غربی با خود گفتمانی را به همراه دارد که تمامی اهداف اقتصادی و توسعه‌ای در ذیل آن تحقق پیدا می‌کند. این الگوها با پیش‌فرض‌ها و تعاریف مادی از انسان و جامعه و تاریخ به تدریج باورهای اجتماعی انسان را با ارزش‌های و آرمان‌های غربی هماهنگ می‌نماید.

توسعه در دنیای مدرن دیگر به صورت یک بخش در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه جریانی چند بعدی به شمار می‌رود که محور آن توسعه اقتصادی است و براساس آن، نه تنها عادت‌های اجتماعی، بلکه همه عادت‌ها و رسوم و باورهای مردم هم تغییر می‌کند [۱۳].

آغاز راه توسعه غربی بر مبنای سود (utility) و لذت است و این نحوه جهت‌گیری در توسعه، متأثر از دیدگاه غرب درباره خود انسان است. این‌گونه توسعه با تعریف خاصی که از انسان دارد، در هر وجهی که رخ بنماید، تجلی خواست و اراده انسان است. در وجه اقتصادی، خواست انسان فراهم بودن امکانات بیشتر برای تمتع افزون‌تر است. از این‌رو، توسعه اقتصادی غرب دقیقاً در همین مسیر به پیش می‌رود. در وجه سیاسی، خواست انسان صاحب اختیار بودن و جلب قدرت هرچه بیشتر در تصمیم‌گیری‌ها به

هر میزان که ممکن باشد از حق رأی معمولی تا عالی‌ترین مراجع تصمیم‌گیری سیاسی یک جامعه است. بنابراین، توسعه غربی در سیر طبیعی خودش، در وجه اقتصادی به سرمایه‌داری، و در وجه سیاسی، به لیبرال - دموکراسی می‌انجامد [۱۴].

۱/۲ - "توسعه ابزار و امکانات" شاخصه توسعه غربی

در جوامع الحادی مادی به دلیل عدم درک و شناخت صحیح از جهان و انسان و تفسیر حسی از آن‌ها هدف نهائی توسعه چیزی جز ایجاد شرایط برای ارضای هرچه بیشتر شهوات مادی و فراهم آوردن امکان التزاد و تمتع هرچه بیشتر از ماده و به تعبیر دیگر رشد ماده‌پرستی نیست.

در هرم نیازهای شمرده شده برای انسان در ادبیات توسعه سخنی از نیازهای معنوی و دینی بشر به میان نمی‌آید و به تبع برنامه ریزی برای ساختارهایی که متکفل پاسخگویی به نیازهای معنوی هستند از دایره برنامه ریزی توسعه خارج می‌شوند. بی‌توجهی به نیازهای معنوی با توجیهاتی همچون خروج موضوعی نیازهای معنوی از دایره برنامه ریزی توسعه و یا نفی وجود این نیازها در انسان صورت می‌پذیرد. این بی‌توجهی در شرایطی شکل می‌گیرد که برای دستیابی جامعه به توسعه هماهنگی فرهنگ و سیاست جامعه با توسعه یافتگی امری لازم شمرده می‌شود و این هماهنگی همه جانبه برای دستیابی به رفاه به تخصیص انسان به ماده می‌انجامد [۱۵].

لذا در این جوامع توسعه ابزار و امکانات بعنوان شاخصه توسعه معرفی می‌گردد.

۲/۲ - توسعه و پیامدهای آن تا کنون [۱۶]

تردیدی نیست که رشد سریع اقتصادی در نیمه دوم قرن بیستم در کشورهای شمال، عامل مهمی در کاهش فقر و محرومیت انسانی بود و همین امر سبب شد که از سال ۱۹۶۰ تاکنون، بنابر آنچه سازمان ملل متحد در گزارش توسعه انسانی در سال ۱۹۷۷ منتشر ساخته است، میزان مرگ و میر در کشورهای در حال توسعه، به کمتر از نصف، و میزان سوء تغذیه تا حدّ یک سوم کاهش یابد و نیز نسبت کودکانی که از دسترسی به مدرسه ابتدایی محروم بودند، از نصف به کمتر از یک چهارم برسد [۱۷]. علت آنکه غرب در این زمینه به ظاهر موفق به نظر می‌رسد توجه به شرایط مادی بوده است.

در واقع، باید گفت: پیشرفت‌های مادی سبب گردیده‌اند که عده زیادی از افراد با تمام وجود امیدوار شوند که می‌توان بر فقر و محرومیت فائق آمد و ریشه آن را از سراسر عالم برکنند، ولی طولی نکشید که این باورها به تردید تبدیل گردید. کشورهای ثروتمند شمال بین تورّم و عقبگرد دست و پا می‌زنند، در حالی که حتی در دوران وفور، قادر به هضم بیکاری، برطرف کردن فقر مطلق و ... نمی‌باشند [۱۸].

آلوین تافلر در کتاب موج سوم، وضعیت اقتصادی جهان صنعتی را چنین توصیف می‌کند:

در اواخر دهه ۱۹۶۰ بالاخره، بحران عمومی نظام صنعتی به مرحله انفجار رسید. اعتصابات، سیاهی و تباهی، از هم‌پاشیدگی، جنایت و پریشانی‌های روانی سراسر جهان موج دوم را فرا گرفت... اقتصاددانان هشدار دادند که امکان دارد نظام مالی به طور کامل سقوط نماید... با عمیق‌تر شدن بحران عمومی نظام صنعتی، تیرگی و کساد کشورهای پیشرفته صنعتی را فرا گرفت و به ناگهان، میلیون‌ها نفر در سراسر جهان، نه تنها نسبت به کارساز بودن خط‌مشی موج دوم به تردید افتادند، بلکه از خود پرسیدند که چرا باید با تمدنی به رقابت برخاست که خود در آستانه چنین از هم‌پاشیدگی عمیقی قرار گرفته است.

به هر حال، وضعیت توزیع درآمدی در غرب بنا بر گزارش‌هایی که می‌رسد، حکایت از آن دارد که غرب نتوانسته است مشکل فقر را حل نماید. در سال ۱۹۹۳، گزارش منتشر شده دولت انگلستان حاکی از آن بوده است که درآمد واقعی ده درصد پایین جمعیت انگلستان در سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ چهارده درصد کاهش داشته، در صورتی که متوسط درآمد خانوار در آن کشور ۳۶ درصد افزایش داشته است [۱۹].

در این جا از جمله پیامدهایی که توسعه در غرب به همراه داشته است، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. فقر و عدم تعهد

الف. از لحاظ اقتصادی، فقر مطلق و شکاف درآمدی؛

ب. از لحاظ اجتماعی؛

ج. از دست دادن ارزش‌هایی همانند احساس وظیفه، تعهد، مسئولیت و نوع‌دوستی.

شاهد بر این مدعا، گفته‌های الگور است:

ما در تمدن کنونی، در جهان غیرواقعی و دروغین مرکب از گل‌های پلاستیکی، قلمرو فضایی، تهویه مطبوع... سالن‌های تفریحات و خوش‌گذرانی... و قلب‌های بی‌احساس و تخدیر شده از کافئین قهوه و نشئه از مشروبات الکلی، مواد مخدر و خیالات اغفال‌کننده... به سر می‌بریم [۲۰].

۲. نابودی انسان‌ها

امروزه غربی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که چون فقرا بار سنگینی برای توسعه اقتصادی به شمار می‌آیند، بهتر است آن‌ها را از بین ببریم. فقرا مسئول فقر خویش هستند و با وجود این، بار سنگینی برای توسعه اقتصادی به شمار می‌آیند. پس می‌توان بدون تأسّف، خویشان را از دست آنان رها ساخت [۲۱].

به همین دلیل است که - مثلاً - به کشور مصر پیشنهاد می‌دهند: برای دستیابی به توسعه و بهترین راه مقابله با بحران اقتصادی این است که هر سه سال یکبار، بگذاریم سه میلیون انسان در این کشور از گرسنگی از بین بروند [۲۲].

۳. خودفراموشی و سردرگمی

خود اندیشمندان غربی اقرار دارند: هدف از آفرینش انسان این نبوده است که موجودی درون تهی باشد تا در نتیجه، به صورت ارقامی بی‌معنا و بی‌هدف، در فهرست حقوق قرار بگیرد و هر روز در رنگی و نقشی ظاهر شده، مواد اولیه اقتصاد را تشکیل دهد. اگر قرار باشد انسان این‌گونه باشد، توسعه اقتصادی وعده‌ای پوچ و بی‌محتواست. به نظر این دسته از اندیشمندان غربی، مشکل اصلی در این است که ما در انتخاب عناصر اصلی توسعه دچار اشتباه شده‌ایم و چنین می‌پنداریم که افزایش راندمان و رشد اقتصادی از لوازم توسعه و پیشرفت هستند. از این‌رو، برای رسیدن به این اهداف، خود را فدا کرده، فراموش می‌کنیم که ما خود باید معیار و شاخص همه چیز باشیم.

۴. نابودی خانواده

متأسفانه خانواده در این جوامع به حدی سقوط کرده است که در صورت ادامه چنین روندی، دیری نخواهد پایید که دیگر چیزی به عنوان «خانواده» در این جوامع یافت نخواهد شد. در یک نظرخواهی انجام شده از افراد بین ۱۶ تا ۲۴ سال، که مرکز ثقل ایجاد خانواده را شکل می‌دهند، سه چهارم آن‌ها معتقدند: زن به تنهایی می‌تواند فرزند را به گونه‌ای موفقیت‌آمیز که پدر و مادر زندگی می‌کنند، تربیت کند [۲۳]. یا در سوئد، بیش از نیمی از اطفال خردسال از زنان و مردانی به وجود آمده‌اند که هرگز پیوند زناشویی در بین آن‌ها برقرار نشده است [۲۴].

۳- توسعه و جهانی سازی

بعد از مطرح شدن نظریات توسعه در غرب، فرایند متأخر دیگری تحت نام جهانی سازی با مدرنیسم و توسعه کاپیتالیسم ظهور پیدا کرد. این فرایند تحوّل نسبتاً عمیق و پهن دامنه تقریباً همه ساحت‌های زندگی بشر بالاخص ساحت‌هایی که فرایند توسعه با آن سرو کار دارد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. جهانی سازی با سایر فرایندهای اجتماعی اساسی دوران معاصر یعنی پساصنعتی شدن، فرانوگرایی (پست مدرنیسم)، و شالوده‌شکنی (deconstruction) سرمایه‌داری همراه است.

روح حاکم و بن‌مایه اصلی جهانی سازی، که مهم‌ترین چیزی است که باید مورد توجه قرار گیرد این است که، یک ایده واحد تبدیل بشود به یک ایده جهانی و همه ملت‌ها و اقوام مختلف به دنبال تحقق آن ایده حرکت کنند و در واقع بر کل مناسبات جهانی یک ایدئولوژی حاکم شود. این ایدئولوژی در عرصه فرهنگ و اقتصاد ظهور خاص خودش را نیز دارد، یعنی در عرصه سیاست، نظام‌های لیبرال -

دمکراتیک و پارلمانی، در عرصه اقتصاد بازار آزاد و در عرصه فرهنگ نیز مناسبات خودش را پیدا می‌کند [۲۵].

رونالد رابرتسون یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان جهانی سازی در نظریه پسا مارکسیستی خود، رابطه میان توسعه به مثابه خصوصیتی که در سطح محلی پیگیری می‌شود با جهانی شدن به مثابه خصلت عمومی زیست جهان (life world) در زمانه ما را رابطه‌ای دیالکتیکی تعریف کرد. جهانی شدن مختصات فرایند توسعه امروزی را تعیین می‌کند و از سوی دیگر همین توسعه از طریق globality خاصی که ایجاد می‌کند ابعاد و ویژگی‌های خود جهانی شدن را مشخص می‌کند [۲۶].

لذا بدون تردید می‌توان بین نظریات توسعه غربی و نظریاتی که امروزه تحت عنوان جهانی سازی در غرب مطرح می‌شود رابطه تنگاتنگی برقرار کرد که مهم‌ترین بخش مشترک آن را که می‌توان روحان دو باشد توسعه انسانی نامید.

۱/۳ - توسعه انسانی، محور جهانی سازی

برای اینکه بتوان ایده واحدی را جهانی کرد مهم‌ترین و محوری‌ترین کار در این راستا ایجاد توسعه انسانی است به عبارت دیگر بافت انسانی جامعه جهانی را از نظر رفتار، اندیشه، اعتقادات و اخلاق و روحیات هماهنگ کنند. [۲۷]

پس تحقق یک جامعه واحد در مقیاس جهانی، به منزله یک دهکده با یک قانون اساسی و نظام مدیریتی هماهنگ باید انسان‌های هماهنگی داشته باشد که هر جای دنیا هستند هماهنگ بیانیدهند [۲۸].

امروزه اگر کشوری خواستار آغاز توسعه باشد به طوری که در چنین جامعه ای تعارض بین بافت انسانی و تکنولوژی برقرار نشود لاجرم باید از خود انسان دران جامعه شروع کرد.

اگر انسان‌های یک کشور تغییر نکنند و همان ایده‌ها، فرهنگ و آداب کهن را داشته باشند، هرگز نمی‌توان مناسبات جدید و مدرن را دران جامعه محقق کرد. تحقق مناسبات مدرن تابع مدرن شدن انسان‌ها و تحول در بافت و ساخت انسانی یک جامعه است. [۲۹].

خاتمه و نتیجه

حاصل آنکه توسعه غربی در تمام قلمرو خود گرفتار پاره‌ای از مشکلات معرفت‌شناختی و عملی می‌باشد. این الگوها تنها رسالت خویش را پاسخگویی به نیازهای مادی و رفاه می‌دانند و تصویر روشنی از رشد و کمال انسان ارائه نمی‌دهند. گفتمانی والزامات که الگوهای توسعه غربی به همراه خود دارند به تدریج باورهای اجتماعی انسان را با ارزش‌های و آرمان‌های غربی هماهنگ می‌نماید.

روند توسعه غربی با تکیه بر آزاد بودن بی قید و شرط انسان و تقدیس تولید ثروت آغاز می‌گردد و گرچه اهداف قابل پذیرشی مانند رفع محرومیت از سطح جامعه و فقر زدایی را نیز همراه خود دارد ولی در مبنا دچار مشکلات جدی است که در نهایت به ایجاد انحرافات اقتصادی، اخلاقی و عدم توسعه ارزش‌های انسانی در یک جامعه منتهی می‌گردد. از سویی دیگر، جهانی سازی فرایند متاخری که در ابعاد وسیع تری از توسعه غربی به دنبال حاکم کردن ایدئولوژی خود در مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است به طوری که می‌توان توسعه غربی و جهانی سازی را مکمل یکدیگر دانست. که روح حاکم بر هر دو نوع از این نظریات توسعه انسانی می‌باشد به طوری که به دنبال مدرن شدن انسان‌ها و تحول در بافت و ساخت انسانی جامعه هستند.

بنابراین برای حاکم شدن دین در جامعه و گسترش معنویت، به عنوان روح پیشرفت واقعی در همه زمینه‌ها و مسائل باید به دنبال الگوهای بود که آغاز و انجام و اهدافش متفاوت از توسعه غربی باشد.

پی نوشت ها:

۱. فرهنگ لغات آکسفورد، ۲۰۰۱.
۲. مولانا، حمید، گذر از نوگرایی، ترجمه یونس شکرخواه، به نقل از: مروی، ابوالفضل، نگاهی به اصول توسعه از دیدگاه امام خمینی، نشریه حضور، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۷۷.
۳. همان منبع، ص ۲۷۹.
۴. همان منبع به نقل از: مروی، ابوالفضل، پیشین.
۵. اخترشهر، علی، توسعه در غرب و اسلام؛ نتایج و پیامدها، قم، علمی - ترویجی معرفت، شماره ۱۲۴ - فروردین ۱۳۸۷.
۶. شهبازی، عبدالله، "تجدد، توسعه و جهان امروز"، ۱۳۷۲، ص ۷.
۷. محمود سریع‌القلم، توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل، مفید، ۱۳۷۵، ص ۲۱.
۸. محمدحسن حسنی، نوسازی از دیدگاه امام خمینی (ره)، به نقل از: رضایی، علیرضا، "شاخصه‌های توسعه از منظر اسلام، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و امام خمینی (ره)"، معرفت سیاسی، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۳۱.
۹. احمد ساعی، مسائل سیاسی اقتصادی جهان سوم، به نقل از: رضایی، علیرضا، پیشین.
۱۰. رضایی، علیرضا، "شاخصه‌های توسعه از منظر اسلام، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و امام خمینی (ره)"، معرفت سیاسی، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۳۶.
۱۱. موسوی ثمرین، سید سعید، جریان‌شناسی ضدتوسعه، زمانه، شماره ۱۳۹۱، ۲۰.

۱۲. جمالی، مصطفی، اصول و مبانی توسعه در اندیشه امام خمینی (ره)، شیراز، همایش توسعه از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
۱۳. جمالی، مصطفی، جریان شناسی فکری در مهندسی تمدن اسلامی، کتاب فردا، ۱۳۸۷، ص ۲۱.
۱۴. اخترشهر، علی، توسعه در غرب و اسلام؛ نتایج و پیامدها، قم، علمی - ترویجی معرفت، شماره ۱۲۴ - فروردین ۱۳۸۷.
۱۵. کشوری، علی، مقدمه‌ای بر "تیین قواره‌الگوی پیشرفت اسلامی"، خبرگزاری ابنا، نقل شده در تاریخ: ۱۳۸۹/۰۴/۲۱.
۱۶. ر.ک: اخترشهر، علی، توسعه در غرب و اسلام؛ نتایج و پیامدها، قم، علمی - ترویجی معرفت، شماره ۱۲۴ - فروردین ۱۳۸۷.
۱۷. «فقر در جهان»، ترجمه محمدحسن فطرس، به نقل از: سعید فراهانی فرد، نگاه به فقر و فقرزدایی از دیدگاه اسلام تهران، اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، ص ۵۶.
۱۸. اینیاسی، زاکس، «بوم‌شناسی و فلسفه توسعه»، ترجمه سیدحمید نوحی، به نقل از: ناصر جهانیان، اهداف توسعه با نگرش سیستمی تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۲، ص ۱۹.
۱۹. نک. نصیری، حسین، «توسعه پایدار؛ چشم‌انداز جهان سوم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی ۱۲۸، ۱۲۷ (اردیبهشت ۱۳۷۶)، ص ۱۲.
۲۰. چارلز بی. هندی، عصر تضاد و تناقض، ترجمه محمود طلوع تهران، رسا، ۱۳۷۵، ص ۳۱.
۲۱. ر. ک. نشریه آترناتیو فوریه ۱۹۸۷، به نقل از: علی اخترشهر، اسلام و توسعه (تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶)، ص ۲۲۲.
۲۲. عبدالله جیروند، توسعه اقتصادی تهران، مولوی، ۱۳۶۸، ص ۴۶.
۲۳. صبح ۷۸، به نقل از: علی اخترشهر، پیشین، ص ۲۳.
۲۴. همان، ص ۵۲.
۲۵. میرباقری، سید محمد مهدی، درشناخت غرب، فجر ولایت، ۱۳۹۰، ص ۵۵.
۲۶. زاهدی، محمد جواد، جهانی شدن و نظریه‌های توسعه، تارنمای انجمن جامعه شناسی ایران، نقل شده در تاریخ ۳۹۰/۰۳/۳۰
۲۷. میرباقری، سید محمد مهدی، درشناخت غرب، فجر ولایت، ۱۳۹۰، ص ۵۵.
۲۸. همان، ص ۵۷.
۲۹. همان.

